اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض کنم که ، عرض کردیم نکته‌ای که از کلام مرحوم نائینی می‌خواهیم بخوانیم از این صفحه‌ی 73 در جلد 2 یک مطلبی ایشان دارند چون در ضمنش مطالب دیگر هست گفتیم این مطلب ایشان . یک مطلب اینکه آیا اجازه از قبیل اماره است یا از قبیل اصل عملی طبعا مرادشان از اصل عملی ، اصل عملی محرز چون عرض کردیم اصل عملی محرز موضوع را اثبات می‌کند اصل عملی غیر محرز فقط حکم دارد مثالش هم در همین قبل از بحث مثال زدیم .**

**یک دفعه می‌گوید شما رکوع انجام دادید این می‌شود محرز یک دفعه می‌گوید نه امضی فی صلاتک این می‌شود محرز فرق بین محرز و غیر محرز ، مثلا می‌گوید از دکان قصاب مسلمان گوشت خریدم ، یک دفعه می‌گوید مزکی است ؟ این می‌شود اصل محرز ، قاعده‌ی سوق می‌شود اصل محرز ؛ یک دفعه می‌گوید نه بخور ، کل ، بخور ، اگر گفت بخور می‌شود غیر محرز ، فرق بین محرز و غیر محرز را خیلی واضح عرض کردیم ، اگر تصرف در موضوع بکند اسمش محرز است اگر تصرف در حکم فقط بکند اصل غیر محرز است .**

**آن وقت اگر بنا باشد اجازه را ملحق بکنند غالبا به اصل محرز مثل استصحاب ، عرض کردیم استصحاب همیشه من عرض کردم تعابیر بنده است که جزو اصول سحر آمیز است یک حالت عجیبی دارد قدما که غالبا آن را اماره می‌دانستند آقای خوئی هم از متأخرین علی خلاف المشهور ایشان هم اماره می‌دانند ، آقای خوئی هم استصحاب را اماره می‌دانند لکن اماره‌ای که جنبه‌ی حکایت ندارد لذا لوازم و ملزوماتش حجت نیست روی این جهت است .**

**اماره اگر جنبه‌ی حکایت داشت مثل خبر واحد لوازمش و اینها حجت می‌شود این اماره است ولکن جنبه‌ی حکایت ندارد اما قدما چرا جنبه‌ی حکایت می‌گرفتند و توضیحاتش را عرض کردم در مباحث استصحاب مفصلا توضیحاتش بیان شد و سر این مشکل چیست، از نظر تحلیلی که ما کردیم آقایان که تحلیل ندارند تحلیلش را عرض کردیم در واقع اعتبارات قانونی خوب دقت بکنید اصل اولی ، فرض اولی اینکه نیست این فرض اولی ؛ یا جهل است ، یا جهل است یا نیست ، اصلا نیست یا جهل است ، نمی‌دانیم .**

**بعد می‌آید می‌گوید نه این را می‌خواهیم قرار بدهیم این را که می‌خواهد قرار بدهد باید روی نکته‌ای باشد طبق آن نکته باید قرار بدهد یعنی نکته را هم که در نظر می‌گیرد چیزی را که می‌خواهد قرار بدهد مناسب با آن نکته باید باشد . این نکته‌ی خیلی مهمی است در باب اصول که طبق آن نکته ؛ مثلا در با قاعده‌ی تجاوز عرض کردیم نکته‌اش این است که در حال سجده شک می‌کند رکوع کرده یا نه ببینید نکته را این در نظر می‌گیرد که تو در حال نماز هستی ، حمد و قل هو الله را هم انجام دادی ، سجده هم که الان داری می‌کنی ، نماز هم که ترتیب دارد بعد از قرائت حمد و قل هو الله نوبت رکوع است بعدش سجده است قبلش را انجام دادی بعدی**

**ببینید اینها را که به هم بریزید چه در می‌آید پس رکوع انجام داده‌ای بلی قد رکعت ؛ آن نکته را در نظر بگیرید جعلش باید مناسب با نکته باشد . لذا اصول عملیه‌ای که داریم یا قواعد فقیه فرض کن مثلا آقا تصرف می‌کند خوب ممکن است غاصب باشد شما از تصرف جعل می‌کنید ملکیت نه مالک است ید را اماره‌ی ملکیت ، آقایان عده‌ای اماره‌ی ید قائلند حق این است که اصل عملی است اصل عملی محرز ، یعنی احراز ملکیت دقت کردید ؟**

**یعنی نگاه می‌کنیم چه چیزی را نگاه کرد تصرف ، تصرف مناسب با چیست با ملکیت ، پس اگر خواست یک اصلی قرار بدهد یک چیزی را جعل بکند مناسب با همین نکته باید باشد ؛ مناسب با این نکته این نیست که مثلا بگوید این ارث برده از پدرش ببینید این دارد تصرف می‌کند پس این را ارث برده است این جعلش مناسب نیست جعل این مناسبتی است ، این یک مطلبی است که تناسبی ندارد**

**یکی از حضار : اگر تناسب نداشته باشد مقبولیت پیدا نمی‌کند .**

**آیت الله مددی : نمی‌کند نه ؛ اصلا نه یعنی اصلا در دایره‌ی عقلا می‌گویند چه ربطی به او دارد خیلی خوب او ایشان تصرف کرده است یک ماه می‌بینید عبا را پوشیده است این حتما از پدرش به او به ارث رسیده است این از کجا ؟ دقت کردید ؟**

**تناسبی ما بین تصرف و ارث نیست ، اما تناسبی ما بین تصرف و ملک هست ، اینکه می‌گویند لوازمش هم حجت نیست مرادشان این است دقت کردید چه شد ؟ یعنی شما در اصول این قاعده‌ی کلی ان شاء الله برای شما محفوظ بماند . در اصول فقط فرضش در باب اصول عدم نیست جهل است فرقش این است . در اعتبارات قانونی فرضش عدم است ، اعتبارات ادبی هم فرضش عدم است زید شیر نیست دیگر زید ، زید است .**

**فرضش این است که زید شیر نیست شما می‌خواهید او را شیر قرار بدهید و لذا عرض کردیم اعتبارات را اگر بخواهیم تفسیر موجزی بکنیم این طور است اعطاء حد الشیء لغیره به نظرم مرحوم آقای علامه هم همین را آورده در اعتبارات قانونی به نظرم یا این عبارت است یا شبیه به این عبارت به نظرم در ادراکات اعتباری در جلد اول اصول فلسفه این اعطاء حد الشیء لغیره این معنای تنزیل است معنای اعتبار است دقت کردید ؟ اعطای حد الشیء**

**لکن این در اموری است که واقعیت ندارد در اصول عملی جهل است نه اینکه ، یعنی شما نمی‌دانید واقعا مثلا زید مالک هست یا نه تصرف را می‌بینید ببینید و لذا همیشه در اصول عملی آن چیزی را که مدرک شماست من همیشه توضیح دادم در باب اصول عملی یک نوع دخل و تصرف در صور ادراکی شماست یعنی می‌آید صورت ادراکی شما را می‌بیند درش کار می‌کند صورت ادراکی شما چیست ؟ این آقا تصرف ، یک ماه است این عبا را دارد می‌پوشد این می‌آید در این صورت ادراکی دخل ملکش است ممکن است ملکش نیست ممکن است هر دویش ممکن است .**

**شما جهل به ملک دارید اما صورت ادراکی شما چیست تصرف است ، با این صورت ادراکی درست می‌کند ملکیت را دقت می‌کنید؟ یعنی نکته‌ی اساسی در اصول تصرف در صور ادراکی شماست و اینکه در فلسفه اینها را بحث می‌کنند چون در فلسفه در صور ادراکی بحث نمی‌کنند در امور واقعی بحث می‌کنند این تصرف در صور ادراکی شماست و حقیقت اصول عملیه تصور در صور ادراکی است ببینند شما چه مقدار معلومات دارید آن معلومات شما را در نظر می‌گیرند طبق آن معلومات و این اصول عملیه چون برای نکته‌ی اساسی‌اش مثل بقیه‌ی اعتبارات تسهیل جامعه است دائما یعنی غالبا نمی‌توانم بگویم دائما ، دائما روی ، می‌خورد به کاری که به قول آقایان مثل مرحوم شیخ و دیگران وظیفه‌ی عملی ، می‌خورد به این جهت .**

**مثلا قاعده‌ی تجاوز ، قاعده‌ی سوق مسلم ، قاعده‌ی فرض کنید ید ، قاعده‌ی من ملک شیئا ملک الاقرار به الی آخره قواعدی که آمده این قواعد یا استصحاب یا برائت یا احتیاط ، احتیاط یا تخییر ، البته عده‌ای مثل فکر می‌کنم مرحوم نائینی هم همینطور باشد تخییر را به معنای اصل عملی قبول نکردند چون لابدیت را عقلی گرفتند . ما تخییر را به معنای اصل عملی هم قبول کردیم شرحش در محل خودش علی ای حال مثل تخییر بنابر اینکه اصل عملی داشته باشد و الی آخر اموری که هست .**

**ببینید در آن صور ادراکی شما تصرف می‌کند نتیجه‌ی آن تصرف می‌گوید این ملکش است شما معامله‌ی ملک با آن بکنید ، نتیجه‌ی این تصرف می‌گوید این مزکی است معامله‌ی مزکی با آن می‌کنید هم می‌خورید هم درش نماز می‌خوانید هم می‌فروشید ، خرید و فروش می‌کنید تمام آثار مزکی را با آن بار می‌کنید این روشن شد ؟**

**مشکل در باب استصحاب چیست ، مشکل در باب استصحاب این است که یک چیزی نیست که بخواهیم طبق او عمل بکنیم در استصحاب خود یقین شما را نگاه کرده است مثلا اصالة الطهارة شک دارید طهارت است یا نه می‌گوید بنا بگذار به طهارت کل شیء لک طاهر ، کل شیء طاهر .**

**عرض کردم چند بار عرض کردم کل شیء طاهر در کتاب مقنعه‌ی شیخ صدوق مرسل آمده است چنین حدیثی نداریم کل شیء طاهر آن که با سند آمده برای عمار ساباطی کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر آن که در کتاب با سند آمده این است در مقنعه‌ اصلا نمی‌دانم ایشان از کجا آورده است به صورت مرسل قال الصادق علیه السلام کل شیء طاهر ، کل شیء طاهر نداریم .**

**ببینید این کل شیء طاهر یعنی چه معنایش چیست ؟ و لذا عده‌ای از اصولیین ما حتی مثل صاحب کفایه این دخل و تصرف را کردند این را می‌گوید جمع بکنید با لا صلاة الا بطهور ، بنا بر اینکه لا صلاة الا بطهور هر دو طهارت را بگیرد هم طهارت خبثی را بگیرد هم طهارت حدثی ، یعنی شما اگر می‌خواهید نماز بخوانید لباستان هم باید پاک باشد ؛ حالا یک لباسی شک داریم پاک است یا نه کل شیء طاهر می‌گوید پاک است اگر پاک است درش نماز می‌خوانیم لا صلاة الا بطهور روشن شد ؟ این دخل و**

**یعنی نحوه‌ی حکومت اصول بر یکدیگر و بر ادله‌ی اولیه به این ترتیب است یعنی یک چیزی هست طهارت است تزکیه است حلیت است ، در استصحاب هیچ چیزی نیست لذا گفتیم اصل سحرآمیز است ؛ اگر سابقا پاک بوده می‌گویید الان پاک است اگر سابقا نجس بوده می‌گویید الان نجس است . مشکلی که در استصحاب روشن شد سر مشکل استصحاب ، استصحاب یک چیزی نیست که فرض کنید نظام اجتماعی اقتضاء می‌کند که حکم بکنیم به سوق مسلم این نظام اجتماعی حکم نمی‌کند یقین را توسعه بدهیم .**

**لذا عرض کردیم ما کرارا مرارا این تعبیرهایی که برای استصحاب کردند به نظر ما بهترین تفسیر ، چون عرض کردیم ما استصحاب و فروع استصحاب و قواعدی که اهل سنت از استصحاب الیقین لا یزال بالشک لا یزول بالشک درآوردند حدود 18 – 17 تا ، 12 – 10 که الاشباح والنظائر سیوطی دارد 8 – 7 تا هم ما اضافه کردیم غرض 18 – 17 تا معنا لکن بهترین معنایی که می‌شود برای استصحاب انجام داد توسعة الیقین بقاءا ، جهل هست نمی‌دانیم واقعی است یا نه این یقین ، یعنی تنزیل کجا شد تنزیل ، تصرف آن یقین را می‌گوییم باقی است این توسعة الیقین بقاءا این تصرف است .**

**یقین چیزی نیست مثل ملکیت نیست مثل سوق مسلم نیست مثل طهارت نیست لذا این اصل سحر آمیز ، گاهی اوقات اقتضاء می‌کند نجاست ، گاهی اقتضاء می‌کند طهارت ، گاهی اقتضاء می‌کند ملکیت ، گاهی اقتضاء می‌کند عدم ملکیت ، گاهی اقتضاء می‌کند صحت، گاهی اقتضاء می‌کند بطلان اصلا چیزی**

**و لذا عرض کردیم این نکته‌ای که مثل آقای خوئی می‌فرمایند استصحاب جنبه‌ی اماریت دارد نکته‌ی فنی‌اش این است در باب استصحاب تصرفی که شده خوب دقت کنید ، تصرف در یقین شده است ؛ یقین خودش چیزی نیست تصرف در یقین شده است و عرض کردیم اگر می‌خواهد تصرف بشود باید نکته‌ای باشد مناسب با آن نکته تصرف بشود ، یقین جهت کاشفیت دارد در استصحاب هم این جهت آمده برایش آمده است روشن شد ؟**

**لکن کاشفیت واقعی نیست کاشفیت احساسی و عاطفی است شما درست کردید این فرق ، این کاشفیت را آقای خوئی دیدند یا قدما دیدند خیال کردند با کاشفیت واقعی یکی است روشن شد ؟ روشن شد از کجا منشاء اشتباه شد توجه نشد که این کاشفیت به خاطر اینکه حقیقت استصحاب یک اصل سحر آمیز است یک اصلی نیست که بخواهد جامعه را با آن اداره بکنند این تصرف در یقین است تصرف در یقین باید مناسب با یقین باشد دیگر طبق قاعده‌ای که عرض کردیم . پس چون یقین صفت کاشفیت دارد شما هم باید همین صفت کاشفیت یعنی این کاشفیت را توسعه دادیم لکن توسعه ابداع نفس است عرض کردیم اصول عملیه ابداعات نفس است ابدعات نفس تابع آن صور ذهنی است صور ادراکی تابع واقع نیست چون واقع مجهول است مفروض این است که واقع مجهول است ، این حرف‌هایی که مرحوم آقا ضیاء دارند تزاحم حفظی ما اصلا سر در نیاوردیم از این حرف‌ها به کجا می‌خواهد منتهی بشود .**

**در باب اصول عملیه آن نکات فنی این است آن که درش در باب ، نمی‌دانم روشن شد ؟ در باب استصحاب این است که در استصحاب آقایان متحیر ماندند گیر کردند سرش این است آن سرش باید روشن بشود چرا چون در باب استصحاب ابداع که شد چه چیزی ابداع شد؟ ابداعی که شد ابداع کاشفیت شد با اینکه جهل است نمی‌داند خبر ندارد همان یقین را می‌خواهد توسعه بدهد این کاشفیتی که ابداعی است این منشاء اشتباه شده است آقای خوئی خیال می‌کردند این اماره شده است این ابداعی است مثل احتیاط**

**یکی از حضار : آقای نائینی انکشاف می‌دانند اینجا را**

**آیت الله مددی : ها آقای نائینی لذا آقای نائینی گاهی می‌گوید که در باب مثلا قطع عرض کردم به نظرم در این کتاب متعارفش سه تا نوشته اما به نظرم آقای بجنوردی چهار تا می‌گفتند به نظرم آقای بجنوردی ، به نظرم آقای خوئی هم سه تا نوشته است در مصباح الاصول اما من از آقای بجنوردی چهار تا**

**ایشان فرمودند که اگر شما قطع پیدا کردید چهار نکته دارد یک : یک صفت ذاتی است انسان قاطع است ، غیر از ظان است غیر از شاک است صرفا ؛ دو : کاشفیتش است که نظر به واقع دارد ؛ سه : انکشاف الواقع به ، اضافه‌ی بر کاشفیت انکشاف الواقع به ؛ چهار : جری عملی ، جری عملی بر طبق کشف ایشان تحلیلی که مرحوم نائینی دارند این است که شما در قطع چهار تا نکته دارد وقتی قطع پیدا می‌کنید درست شد ؟ اگر اماره‌ی معتبر آمد سه تایش هست یکی کاشفیت ، یکی انکشاف یکی جری عملی ، آن صفت خاص نیست .**

**چون آدم قاطع یک صفتی خاصی است غیر از آدم ظان است اگر اماره‌ی معتبر آمد آن صفت نیست اما کاشفیت هست انکشاف الواقع هم هست و جری عملی هم هست ، آن وقت در اصل محرز مثل استصحاب صفت نیست ، کاشفیت هم نیست اما انکشاف هست ایشان فرق را این جوری گذاشت ؛ در باب استصحاب انکشاف الواقع هست اما کاشفیت نیست و جری عملی .**

**پس در اصول محرزه دو تا هست یکی انکشاف الواقع به مثل اینکه بگوییم بلی قد رکعت این بلی قد رکعت یعنی تو رکوع انجام دادی با اینکه می‌گوید شک دارم یقین ندارم به رکوع ؛ انکشاف ، رکعت یعنی انکشاف الواقع ، انکشاف هست و جری عملی . در اصول غیر محرزه فقط جری عملی**

**یکی از حضار : در شبهه‌ی حکمیه هم استصحاب اصل محرز می‌شود ؟**

**آیت الله مددی : فرق نمی‌کند دیگر**

**یکی از حضار : آنجا که دیگر موضوع ثابت نمی‌کند**

**آیت الله مددی : چرا اثبات حکم می‌کند یعنی آثار حکم می‌آید .**

**و لذا فرق بین این دو تا بله آقا ؟**

**یکی از حضار : انکشاف ابداعی می‌شود یعنی ؟**

**آیت الله مددی : آها این انکشاف ، نائینی این را اضافه نکرده است ؛ این انکشاف ابداعی است .**

**یکی از حضار : این خوب متناقض نیست انکشاف با ابداع ؟**

**آیت الله مددی : نه ، این نفس انسانی است دیگر یک طبیعتی است در انسان شاید در استصحاب دیدید شیخ هم نقل می‌کند .**

**اصلا بعضی از اصولیین قدیم مخصوصا اهل سنت ما در شیعه ندیدیم چون این مباحث را بیشتر اهل سنت مطرح کردند عرض کردیم استصحاب از همان قرن اول مطرح است ها از قرن اول ، دوم مطرح است ، استصحاب جدید نیست اما در شبهات حکمیه که ایشان گفتند، استصحاب از همان قرن اول ، دوم مطرح است لکن به تعبیر استصحاب نیست حکم را آوردند . یکی از نکات فنی که من همیشه عرض کردم این جزو اسرار علم اصول حساب می‌شود بعضی از ابحاث اصول از قرن اول و دوم مطرح شده به این تعبیر نیست که ما می‌کنیم حکم را گفتند .**

**لذا از آن حکم در آوردند که مثلا فرض کنید زن اگر از خون پاک شد و هنوز غسل نکرده می‌گفتند یحرم ، تحرم المرائة این تحرم حکم است لکن روی استصحاب گفتند دقت کردید ؟ یعنی قرن اول و دوم چون قرن فقهاست این دو قرن ، قرن فقهاست ؛ دقت می‌کنید ؟ اواخر قرن دوم سعی کردند اصول را از فقه در بیاورند و اواخر قرن دوم حدیث هم وارد علوم حوزوی شد معارف دینی شد ؛ در قرن اول اصلا حدیث ما نداریم بحث حدیث ما نداریم ، حدیث و رجال و طبقات و اینها همه برای قرن دوم بود .**

**لکن از قرن سوم شدت گرفت از قرن دوم آغاز شد در قرن سوم شدت گرفت و نتیجه‌ی این شدت تخالف شد تعارض شد بین فقه و بین حدیث این را من توضیح دادم چون ممکن بود یک حدیثی در قرن فقهاء جا افتاده بود در قرن محدثین که رسید قرن سوم جا نیافتاد همین حدیث لا ضرر دیگر مثال بارزش چند دفعه عرض کردم در موطئ مالک دارد قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار ایشان قبول دارد حدیث نبوی است مالک امام اهل مدینه است دیگر ، بخاری قبول ندارد ، مسلم هم قبول ندارد . در حدیث که آمد قرن سوم قبول نکردند ، روشن شد ؟**

**اما اهل سنت خیلی مشکل برنخوردند ، حالا فرض کن قبول نکردند ، بعد به شواهد ، گفتند درست است حدیث ضعیف است لکن شاهد دیگر دارد با این راه وارد شدند ایشان ، با شواهد آمدند . در میان شیعه مشکل چه شد ؟ در قرن چهارم و پنجم حدیث و فقه ما تدوین حسابی پیدا کرد مثل کافی مثل من لا یحضر مثل تهذیب مثل کتب شیخ طوسی ، ارزیابی حدیث قرن هشتم شد . آن مشکل شیعه اینجا شد فاصله‌ی زمانی زیاد بود ما قرن دوم ، سوم بود دیگر خیلی فاصله نبود .**

**یعنی مثلا احادیثی در کافی آمد قبول شد در فقیه آمد قبول شد روی ارزیابی علامه گفت ضعیف است ؛ فتاوایی آمد مشهور شد شیخ و دیگران فتوا دادند مقنعه‌ی شیخ مفید ، مقنعه‌ی شیخ فتوا دادند اینها آمدند گفتند دلیلش فلان روایت ضعیف است از قرن هشتم که علامه اصطلاحات را آورد ، یعنی ببینید چهارم و پنجم را نگاه بکنید تا هشتم .**

**لذا بعد چه شد آمدند گفتند نه آقا ولو ضعیف است عمل کردند اصحاب مراد از عمل اصحاب از زمان شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و بعد علمای بعدی تا زمان علامه عمل کردند پس قبول می‌کنیم . و لذا خوب دقت کنید من همیشه عرض کردم یک اصطلاحات را چون دیدم واقعا بزرگان حالا نه اینکه مثل ما بچه طلبه‌ها متاسفانه با اصطلاحات و اهل سنت خیلی دقیق آشنا نبودند ، ببینید در میان اهل سنت همان قرن سوم بحث شهرت را مطرح کردند نه اینکه خیال کنیم مطرح نکردند ، حدیث صحیح حدیثی دانستند که هم سندش معتبر باشد و هم مشهور باشد شاذ نباشد اگر سندش معتبر بود همه ثقات بودند اجلاء بودند لکن شاذ است قبول نمی‌کردند .**

**شهرت در بین اهل سنت در صحت حدیث تاثیر دارد به لحاظ شهرت نقلی ، در میان ما شیعه بعد از علامه شهرت تاثیر داشت به لحاظ شهرت فتوایی عمل اصحاب این دو تا دو تا هستند اینجا هم متاسفانه اصحاب ما یک مقداری برایشان مشکل پیدا شد ، ما یک نحو شهرت داریم آنها یک نحو شهرت دارند ؛ مشکل زمان ما طولانی است سه قرن فاصله است چهار قرن فاصله است آنها مشکلشان این قدر طولانی نیست اصلا مشکل آنها ، آنها هم با همین مشکل برخورد کردند .**

**اما مشکلشان خیلی ، حدیث رفع ، رفع عن امتی خوب بخاری قبول ندارد ؛ در قرن دوم متعارف بوده است الی آخره حالا نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها بشوم . دقت کردید چه می‌خواهم عرض کنم ؟ این نکات فنی است که در اینجا تامل بشود .**

**پس استصحاب که مرحوم نائینی اینجا احتمال دادند این جناب آقای چیز استصحاب هم اجازه از قبیل استصحاب باشد اصل محرز باشد من یک توضیحی برای استصحاب خارج شدیم ، از بحث یک مقدار خارج شدیم ولی چون خیلی بحث کلیدی است بحث استصحاب یک بحث کاملا کلیدی است که روشن بشود اصلا نکته‌ی اشکال فنی در باب استصحاب کجا بوده چرا منشاء این شده که آن را اماره حساب کردند چون درش کاشفیت بوده مرحوم محقق نائینی گفت درش انکشاف الواقع به است .**

**ما آمدیم گفتیم این انکشاف هم ابداعی است حالا دارد وقت می‌گذرد ، ببینید بین ابداعی و واقعی باید فرق گذاشت الان مشهور بین علما ملاقی عهد اطراف علم اجمالی متنجس نمی‌شود می‌دانیم یک قطره خون در یکی از این دو تا ظرف افتاد خوب از هر دو باید اجتناب کنیم ، اما لباس من به یکی‌اش خورد می‌گویند اجتناب از این لازم نیست ؛ یعنی چه ؟**

**عرض کردیم آن نکته‌ی فنی‌اش این است در باب علم اجمالی ما یک واقع داریم آن واقع این است که آن قطره‌ی خون در یک اناء افتاده است یک اناء ، یک ابداعی داریم هر دو اناء را اجتناب کنید این ابداعی است . محرز هم نیست ؛ این ابداع نفس شماست . پس کل واحد نجس ابداعی و احدهما نجس واقعی ؛ روشن شد ؟ آقایان چیزهای دیگری نوشتند ما از این راه وارد شدیم**

**یکی از حضار : یهریقهما یتیمم اشاره به چه دارد ؟**

**آیت الله مددی : آن اشاره به مساله‌ی اینکه از هر دو استفاده نکند بحث نجاست نیست .**

**یکی از حضار : ابداعی نمی‌شود ؟**

**آیت الله مددی : ابداعی هست اما چون باید احراز چیز بکند که واجد وضوء هست احراز ، روایت داریم یهریقهما یتیمم در آنجا هم داریم . دقت کردید چه شد چه می‌خواهم بگویم ؟**

**اگر با یکی ملاقات کرد با نجس ابداعی ملاقات کرده نجس ابداعی منجس نیست ؛ روشن شد ؟ اما اگر همان ثوب با هر دو ملاقات کرد آن می‌شود نجس واقعی ، نجس واقعی منجس است . ابداعش هم به خاطر آن صور ذهنی است در صورت ذهنی خودش روشن شد؟ ابداعی که در استصحاب است مرحوم نائینی اسمش را گذاشته انکشاف ؛ آقای خوئی خیال کردند کاشفیت است .**

**به نظرم در مصباح الاصول سه تا دارد چون به نظرم شاید در شرح دیگری هم از مرحوم نائینی سه تا آمده اما من از آقای بجنوردی چهار تا شنیدم نمی‌دانم در منتهی هم آورده ایشان آقای بجنوردی یا نه الان در ذهنم نیست با اینکه اینجا را هم نزد ایشان بودم اصلا این مباحث قطع و اینها را خدمت خود ایشان در درس حاضر می‌شدیم .**

**علی ای حال پس این نکته را دقت بکنید در اصول محرزه انکشاف الواقع می‌گوید هست ، اما کاشفیت نیست . ما عرض کردیم آن کاشفیت جعلی نیست واقعی است و اما انکشاف الواقع ابداعی است اصل محرز هم ابداعی است هر دویش ابداع است ؛ گاهی ابداع می‌کند نفس را انجام بدهد گاهی ابداع می‌کند نفس می‌گوید نجس است ، این پاک است ، این مزکی است ، این طاهر است و الی آخره.**

**مرحوم نائینی ، حالا برگردیم به بحث خودمان ، مرحوم نائینی اجازه را در بنابر اینکه کاشف باشد گفتند این کاشفیتش یا به نحو اماری است یا به نحو اصل عملی اماریت هم یا سببیت ببینید اگر اماره تاثیر گذاشت می‌شود سببیت ، تاثیر نگذاشت می‌شود طریقیت ؛ اگر اماره خود اماره تاثیر گذاشت می‌شود موضوعیت یا سببیت ، اگر هیچ تاثیر نگذاشت می‌شود طریقیت یا مرآتیت ، این مراد ایشان از طریقیت یا مرآتیت این است ، خبر واحد بنا بر مشهور بین علمای ما ، بین شیعه مسلما این طور است این از باب به اصطلاح تاثیر طریقی ، طریقیت دارد .**

**اما مثلا قول اهل خبره فتوای مجتهد موضوعیت دارد این دو تا با هم دیگر فرق می‌کنند لذا ما همیشه عرض کردیم گاهی اوقات دو تا مطلب در مقام بیان یک جور می‌آید اما در مقام نکته‌ی فنی با هم فرق می‌کنند . اگر گفت قلد المجتهد العادل این از باب موضوعیت است اگر از باب موضوعیت شد صرف الوجود است اما اگر گفت صدق العادل این از باب طریقیت است چون عادل طریق صرف است . یکی آمد گفت در حرم باز است یکی می‌گوید من آنجا بودم در حرم بسته است این دو تا با هم معارضند این طریق صرف است دیگر مصلحتی ایجاد نمی‌کند اینکه خبر بدهد مصلحتی ایجاد نمی‌کند .**

**پس اگر گفت طریقیت اگر خود طریق ایجاد مصلحت کرد یعنی ایجاد نکته‌ای کرد این می‌شود موضوعی اینکه می‌گوید اماره بنا بر سببیت این سببیت هم می‌گویند موضوعیت هم می‌گویند ، اماره بنا بر طریقیت ، اماره هیچ تاثیر نداشته باشد می‌شود طریق ، هیچ تاثیری نکند می‌شود طریق .**

**یک قاعده‌ای دارند آقایان اهل سنت بیشتر مخصوصا که اصل اولی در تعارض خبرین تساقط است اصل اولی در تعارض فتویین تخییر است که آقایان گیر کردند چرا این را چطوری درستش کنند ، جزو به قول بعضی از آقایان اصولیین می‌گفتند این جزو اسرار فن است من هم الان نمی‌خواهم توضیحش را بدهم .**

**علی ای حال آن اصل اولی را در تعارض خبرین تساقط گرفتند ، اصل اولی در تعارض دو تا فتوی را تخییر گرفتند اشاراتی الان به آن کردیم باید صحبت بیشتری بشود حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم ، دقت فرمودید ؟ این نکته را خوب دقت کنید ، اگر موضوعی شد آن وقت صرف الوجود می‌شود اگر طریقه‌ی صرف شد وجود ساری می‌شود به نحو وجود ساری .**

**یعنی صدق العادل همه‌ی عدول را می‌گیرد حتی معارض را و لذا تساقط است اما قلد المجتهد و لذا این اشکالی که می‌گویند اگر ولایت فقیه را قبول کردید چند تا فقیه بودند مقوله‌ی ولایت مقوله‌ی صرف الوجود است یک فقیه متصدی شد دیگر جا ندارد فقیه بعدی متصدی بشود . روشن شد مطلب چه می‌خواهم بگویم ؟**

**چون موضوع تصدی ولایت فقیه منصبی است که متصدی ندارد فقیه متصدی شد پس منصب بلا متولی نیست دیگر جایی نیست که فقیه ثانی باید متصدی بشود ، مسجدی است که متولی ندارد فقیه می‌آید متولی او می‌شود فقیه دوم ، لذا مجال ، این خودش نکته‌ی فنی است که دیگر باید با ارتکازات عقلائی درست بشود ، بین وجود ساری ، وجود ساری هم کلی است هر چه عادل ، هر عادلی گفت ما حجت می‌دانیم . اما صرف الوجود اینطور نیست صرف الوجود آن حقیقتی است که به وجود واحد محقق می‌شود فرد دوم ندارد مصداق دوم ندارد یک مصداق بیشتر ندارد ، ما این را توضیح دادیم ولایت از مقوله‌ی صرف الوجود است هر فقیهی بیاید بگوید من ولایت دارم چنین چیزی وجود ندارد .**

**این اشکالی که الان عده‌ای می‌کنند این چون توجه نشده است خیال می‌کنند اگر ده تا فقیه بود ده تا ولایت دارد ؛ نه این نیست ، اگر فقیه البته حالا بحث ولایت فقیه حالا چون بعد خواهد آمد ان شاء الله متعرض می‌شویم اگر ولایت را قبول کردیم ولایت فقیه ، ولایت ماهیتا صرف الوجود است ماهیتش صرف الوجود است .**

**چرا چون ولایت به خاطر پر کردن یک خلل یک نقصی است اینکه بعضی از آقایان نوشتند که این مثلا ولایت برای سفهاء و مجانین و مثلا بچه‌هاست چون نقص دارند ولایت فقیه معنا ندارد چون جامعه‌ی عقلاست یعنی چه ، اینها ملتفت نشدند نه نقص هر چیزی به حسب خودش است اگر ولایت فقیه گفتیم این به خاطر اینکه جامعه نقص دارد به حسب یک : بیان حکم الهی ، دو : پیاده کردن حکم الهی ؛ نقص جامعه این است نه اینکه نقص جامعه جنون است نه اینکه چون بچه است .**

**آن که در جامعه ، روشن شد ؟ آن که فقیه می‌آید پر می‌کند جنون نیست ، نگوید آقا ؛ دیدم یک آقایی نوشته ولایت برای مجانین و اطفال است یک آقایی نوشته نه ولایت برای ، اسم نمی‌برم می‌شناسید ، ولایت برای عقلاء و مثلا متفکرین است ، نه آن درست است نه آن درست است اصلا در ولایت اجتماعی فرد و صنف و طائفه نگاه نمی‌شود ولایتی که می‌آید بر جنگل هم هست بر کوه‌ها هم هست ، بر همه‌ی امکانات یک جامعه است اصلا نگاه به اینکه این بر مجانین است این بر عقلاء است آن یکی نوشته بر عقلاء است یکی نوشته بر مجانین ظاهرا هر دو اشتباه رفتند ملتفت نشدند .**

**ولایت فقیه اگر آمد آن معنایش این است آن نقصی که در جامعه هست یک : حکم الهی را مناسب با شرایط اجتماعی بیان کردن و پیاده کردن .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**